



جایگاه اسب در فرهنگ مردم دیزک رودبار تفرش

حسن احمدی

حسن احمدی محقق فرهنگ مردم دیزک رودبار تفرش در استان مرکزی و کارمند آموزش و پرورش است که همکاری با واحد فرهنگ مردم رادیو را قبل از سال ۱۳۷۰ به صورت گسترده آغاز کرد.

آقای احمدی مطالب متنوعی از آداب و رسوم، آیین‌ها و باورهای مردم زادگاهشان را به صورت منسجم و کامل گردآوری کرده که به صورت سند باارزش در گنجینه فرهنگ مردم رادیو نگهداری می‌شود و مورد استفاده پژوهشگران علاقه‌مند در این زمینه قرار می‌گیرد. بارها در برنامه‌های مختلف رادیو از مطالب باارزش و کامل ایشان استفاده شده است.

برخوردار است. از گذشته‌های دور انسان‌ها در مسافرت، جنگ، شکار، مسابقات ورزشی مثل چوگان و سوارکاری و اسب‌دوانی و مردم عادی هم در کارهایی چون کشاورزی مثل شخم زدن زمین، خرمن کوبی و درحمل بار و کشیدن گاری و درشکه از اسب استفاده درخور توجهی می‌کردند.

زندگی با اسب و در کنار اسب سبب شده است که در باور مردم این حیوان ارزش و احترام ویژه‌ای بیابد. انتخاب «اسم» برای این حیوان هم بنا به عشق و علاقه، حسن سلیقه و کارآمدی هر اسب بستگی دارد. در تاریخ ایرانی - اسلامی و افسانه‌های ما هم نام اسب‌های معروفی خودنمایی می‌کند:

خداوند جانوران گوناگون را برای زینت طبیعت و استفاده بشر خلق کرده است. انسان‌ها بعضی از چیزها را در زندگی از جانوران آموخته‌اند مثل دوراندیشی و ذخیره مواد غذایی را از مورچه و سحرخیزی و وقت‌شناسی را از خروس.

هرجانوری در قلمرو فرهنگ مردم هر شهر و دیاری جایگاه ویژه‌ای دارد که آثار زیادی در باورها، ضرب‌المثل‌ها، اشعار و دانش عوام از آنها به چشم می‌خورد. مردم دیزک رودبار تفرش اسب را حیوانی باهوش، نجیب خوش‌یمن و باوفا و وجود آن را در هر خانواده‌ای باعث افتخار و سربلندی می‌دانند.

چون اسب از نظر قدرت بدنی از توانایی‌های بالایی

«دلدل» اسب معروف حضرت علی علیه السلام

«ذوالجنح» اسب سیدالشهدا (ع)

«عقاب» اسب حضرت عباس (ع)

نام اسب شاه اسماعیل صفوی که در جنگ‌ها او را یاری می‌کرده «قمر» بوده و در افسانه‌ها اسب رستم یا «رخش» بخش قابل ملاحظه‌ای از شاهنامه را به خود اختصاص داده است.

«سمند و جهان‌پیما» هم نام دو اسب و صاحبان آنها دو تن از عاشق‌های معروف آذربایجان‌اند.

افسانه معروف کوراوغلی هم با «قیرآت» اسب مشهور کوراوغلی آغاز و تا انتها جای پای قیرآت در این حماسه به چشم می‌آید.

توجه به اسب با انتخاب نام مناسب تمام نمی‌شود، بلکه برای حرکت این حیوان هم مردم هر منطقه اصطلاحات ویژه‌ای دارند:

قدم: حالت عادی راه رفتن اسب که آهسته و شمرده گام برمی‌دارد. وقتی که سوار تازه بر اسب نشسته و هنوز بدن اسب گرم نشده.

یورغا: به حرکتی می‌گویند که اسب به صورت نرم و هموار می‌رود که تندتر از قدم است.

زونقا یا لوکه (lokke): حالتی از راه رفتن اسب است که سوار کار را خسته و ناراحت می‌کند.

چهارنفس: حرکت بسیار تند و چهارنعل اسب را می‌گویند.

مردم برای نگهداری اسب ابتدا به جا و مکان توجه و دقت می‌کنند. اصطبل اسب باید در جایی مناسب، آفتاب‌گیر و در ورودی آن مناسب قد اسب باشد.

آخور و محل تغلیف اسب باید بزرگ، جادار و تمیز

و حدود یک متر و نیم از سطح زمین فاصله داشته باشد. محل نگهداری اسب را روزی دوبار تمیز می‌کنند و در کف آن خاک نرم و ماسه می‌ریزند.

تیمار کردن اسب از جمله کارهای ضروری است. معمولاً موقع آب دادن و یا زمانی که می‌خواهند زین بر پشت حیوان بگذارند، او را تیمار می‌کنند.

در تیمار کردن به وسیله مخصوص به نام قَشُو (شبیبه برس‌های امروزی) نیاز است. بعضی از کله جارو یا ته جاروی محلی که کوتاه شده برای تیمار اسب استفاده می‌کنند که نرم و از گیاه است.

خاراندن و تمیز کردن تمام بدن اسب و شانه کردن یال و دم اسب هم جزو تیمار محسوب می‌شود.

زین و برگ

به مجموعه وسایلی که برای سواری از اسب به پشت حیوان می‌گذارند «زین و برگ» می‌گویند که بخش اساسی آن به این شرح است:

عرق‌گیر، زین، افسار، نمد، شال‌پا و سنیه‌ریز.

عرق‌گیر از یک تکه نمد مرغوب به اندازه و شکل زین اسب درست می‌شود که در زیر زین قرار می‌گیرد

زین از چرم اعلا ساخته می‌شود، محکم و با شکل خاصی که سوار کار بتواند به راحتی روی آن بنشیند. در بعضی از زین‌ها مقداری چوب و فلز هم به کار می‌رود و گاهی اسکلت اصلی زین فلزی است.

هر زین دو رکاب دارد از جنس فلز و دو بند چرمی که حلقه‌های رکاب را به زین وصل می‌کند.

«تنگ» زین از چرم است، مثل کمر بند از زیر شکم اسب عبور می‌کند و در طرف دیگر زین به حلقه‌ای گره



را برای خشک کردن اسب - وقتی در اسطبل برای استراحت و خوراک است و همچنین جلوگیری از سرما به پشت آن می‌اندازند. برای گردن اسب از یک پارچه منگوله‌دار استفاده می‌کنند.

شال‌پا؛ بافته شده از نخ‌های خامه رنگی است که برای زیبا کردن و فریبایی اسب بر پشت آن می‌اندازند.

سنیه‌ریز؛ یا سنیه‌بند از جنس چرم به شکل مثلث است که یک سر آن به گردن اسب و دو سر دیگر بعد از گذشتن از میان دست‌های اسب به تنگ و کمر بند متصل می‌شود و با بسته و محکم شدن تنگ، (کمر بند) سنیه‌ریز هم در جای خود محکم می‌شود.

در سال‌های گذشته در مراسم عروسی از اسب استفاده می‌کردند، به‌ویژه در آیین «عروس‌کشان» رسم بود عروس را بر مادیان زیبایی سوار می‌کردند و وی از خانه پدر تا خانه بخت سوار بر مرکب حرکت می‌کرد.

می‌خورد و محکم می‌شود. در اصطلاح محلی به رکاب «اُوزانگی» می‌گویند.

افسار اسب دو نوع است: یکی برای راه رفتن و سواری که سر اسب می‌زنند. این افسار دهنه دارد، و فلزی به شکل خاصی است که در دهان اسب و در محل خالی دندان‌های نیش قرار می‌گیرد و برای مهار و کنترل اسب به افسار دهنه‌دار نیاز است. اسب با این افسار نمی‌تواند چیزی بخورد و بیاشامد.

افسار دیگر برای بستن اسب است که موقع استراحت حیوان به سرش می‌زنند. تمام کله‌بند یک افسار از چرم است و اتصالات آن با سگک فلزی به هم ارتباط دارد.

نمد معمولاً به صورت سراسری، از گردن تا انتهای ترک اسب را می‌پوشاند. نمد دارای نقش و رنگ چشم‌نواز با دامنه‌های پر از منگوله‌های زنگی است. نمد

اگر خانواده‌ای اسب نداشت و یا در روستا اسب مناسب نبود خانواده داماد از آبادی‌های اطراف اسبی به صورت «عاریه» در اختیار می‌گرفت. البته سوار کاری و تاخت و تاز در جلوی کاروان عروس هم متداول بود و جوانان آبادی برای نشان دادن مهارت خود در سوار کاری ترتیب مسابقه چابک‌سواری می‌دادند تا هنرشان را به اهالی نشان بدهند.

بنا به یک سنت قدیمی وقتی موکب عروس مقابل در خانه اقوام و آشنایان عبور می‌کرد، به یمن قدم عروس قواره پارچه چادری، پیراهنی و یا یک روسری خوش‌رنگ به رسم تحفه و هدیه به گردن اسب عروس می‌انداختند که نوعی زینت اسب عروس هم محسوب می‌شد.

در افسانه‌های رایج در میان مردم اسب همیشه یار و یاور قهرمانان بوده و در پیروزی و موفقیت آنها سهم بسیار زیادی ایفا کرده است.

در افسانه کوراولی قهرمان آذربایجان اسب او به نام «قیرآت» چنان خدمت شایانی به صاحبش کرده که بخشی از این افسانه زیبا که به صورت شعر است با ابیات بسیار زیبا و شیوا به قیرآت کوراولی مربوط می‌شود.

برای شرح جایگاه اسب در افسانه کوراولی لازم است بخش کوتاهی از این افسانه را بیآوریم، به‌ویژه قسمت ابتدایی آن را که مربوط به نقش اسب در به‌وجود آمدن این افسانه عمیق و پر بار می‌شود:

«می‌گویند کوراولی نوجوان با پدرش از ظلم و جور خوانین به دیاری دور و کوهستانی به نام چنلی‌بل می‌رود و با نظارت و دستور پدرش دو کره اسب را تربیت می‌کند و نام بهترین کره را قیرآت می‌گذارد.

این کره اسب بجز به کوراولی به هیچ کس رکاب نمی‌دهد.»

زندگی کوراولی دوازده سفر پرماجرا و هیجان‌انگیز دارد و هر سفری دارای قصه‌ای جداگانه است اما نقش اسب در تمامی آنها تداوم دارد. کوراولی سردار ۷۷۶۷ نفر قهرمان و دلاور شبیه خودش بوده است ولی او تمام موفقیت‌ها و پیروزی‌هایش را بر خان‌ها و زورگویان از قیرآت و جان‌گذشتگی‌هایش می‌داند.

کوراولی قیرآت را با این صفات معرفی می‌کند: بادپا، چابک، قوی‌هیکل، زیبا، باهوش، گوش‌به‌فرمان، دارای جهش‌های پرنده‌گونه و ...

از آنجایی که پایه اصلی موفقیت کوراولی اسبش «قیرآت» بوده عده‌ای از مخالفان و دشمنان نقشه شومی می‌کشند تا این قهرمان شکست‌ناپذیر را از اسبش جدا کنند.

«حمزه» نامی با نشان و لباس مبدل با حیل و چال چنلی بل می‌شود و مدت زیادی تلاش می‌کند و زحمت می‌کشد تا بتواند از «قیرآت» سواری بگیرد.

زمانی می‌رسد که حمزه موفق و سوار بر قیرآت می‌شود. وقتی کوراولی او را می‌بیند متوجه قصد و نیت وی می‌شود. حمزه به اسب نهیب می‌زند و از کوراولی فاصله می‌گیرد چون هیچ اسبی قادر نبوده به گرد پای قیرآت برسد کوراولی فقط به التماس و درخواست متوسل می‌شود و با زبان خوش می‌خواهد حمزه را از این کار بازدارد.

حمزه چند شلاق به قیرآت می‌زند. وقتی کوراولی این عمل حمزه را می‌بیند، می‌گوید: «ای حمزه تمام زندگی و دارایی‌ام مال تو، اسبم را به خودم بفروش»

ولی حمزه قبول نمی کند و می گوید:
 می دانم که دست از قیرآت بر نمی داری و به دنبالش
 می آیی. من از بردن قیرآت هدفی دارم. وقتی به مراد و
 منظورم رسیدم به تو کمک می کنم که اسبت را دوباره
 به دست بیاوری و دهنه اسب را می کشد و تازیانه اش را
 در هوا می چرخاند. کوراوغلی که ناامید شده، می گوید:
 حمزه سفارشی برای تو دارم قبل از حرکت لحظه ای
 درنگ کن:

ترکی:

جانیم حمزه گوزوم حمزه

حمزه این جیئمه قیرآتی

بودو سنّه سوزوم حمزه

حمزه این جیئمه قیرآتی

قیرآت دُر منیم دیره گیم

آری دیر قالماز اوره گیم

سن اولاسان دوز چوره گیم

حمزه این جیئمه قیرآتی

ایئلن دییم قیمتی نی قیرآتی نی

سکسن مین سرکرده مالادا دیرمه

سکسن مین آق توکلی قمر نوگه جد

سکسن مین خزینه پولادا دیرمه

سکسن مین ایلخی یا سکسن مین آتا

سکسن مین محال دان گلن باراتا

سکسن مین کوتانا سکسن مین جوته

سکسن مین کوتان لی کله ده ویرمه

سکسن مین گلینه سکسن می قیزا

سکسن مین آرگنه دولادا ویرمه

برگردان:

دل و جانم حمزه
 قیرآت را نزن و اذیت نکن
 قیرآت برایم ستون و تکیه گاه است
 اگر تو او را بزنی دلم برایش کباب می شود و
 می سوزد

دلم آب می شود

من تاب دیدن آزار قیرآت را ندارم

حمزه به آن نان و نمکی که در خانه ام خوردی

قسم می دهم تو را

اسب را نزن و او را از خودت نرنجان

حمزه مبادا قیرآت را بفروشی

او را برای خودت نگه دار

اگر خواستی بفروشی

قیرآت را ارزان از دست نده

صبر کن تا بها وارزش قیرآت را برایت بگویم

قیرآت را به هشتاد هزار مال و حشم عالی هم نده

به هشتاد هزار قوچ سفید نده

به هشتاد هزار خزانه اشرفی نده

به هشتاد هزار گله اسب نده

کوراوغلی تمام مال و دارایی بی حسابش را یکجا

جمع می کند

تو بشمارو و بردار

تمامش به هشتصد هزار

قیرآت را ارزان از دست نده

به هشتاد هزار عروس نده (عوض نکن)

به هشتاد هزار دختر

به هشتاد هزار کنیز جوان نده

کوراوغلی در بخش دیگری خطاب به حمزه



می‌گوید:

ترکی:

حمزه آتی یاخشی ساخلا
آت ایگیتین قارداشی دُور
گونه مفایات اولوب یوخلا
آت ایگیتین قارداشی دُور
یاز اولاندا داغا یولآت
یای اولاندا ایفچین نالآت
قییش اولاندا مخمر چلات
آت ایگیتین قارداشی دُور
آنی سه ویب بشله کورپه
هایخیراندا چیخسون سادپا
هریبیه نده قیرخ تاس آرپا
آت ایگیتین قارداشی دور
اوزان اوزان یولآر نیان
بنلی ایپک چولآر نیان
هر ققا باریم نالار نیان
آت ایگیتین قارداشی دور
مجلس قوردوم چوخلآر نیان
دعوا ایتدیم اوخلار نیان
قارا پولاد میخلار نیان
آت ایگیتین قارداشی دور
سَرین سرین یوسؤ نیان
قویروغی باغلی مو نیان
قرچ کوراوغلی چوخ اوینان
آت ایگیتین قارداشی دور

برگردان:

گوش کن تا برایت بگویم که چگونه باید از اسب

نگهداری کرد

حمزه از اسب خوب مراقبت کن

اسب برادر جوانمرد است

هر روز صبح اوّل به اسب رسیدگی کن

بعد برو استراحت

هر بهار قیرآت را به دشت و صحرا ببر

تا از آب و هوا و علف بهاری استفاده کند

در تابستان چهارنعل به سم‌هایش بزنی

در زمستان پوششی گرم به او بپوشان

اسب برادر جوانمرد است

اسب را از کوچکی تعلیم بده

تا وقتی هی می‌زنی از کوه و صخره بالا برود

هر وعده چهل تاس (کیله) جو برایش بریز

اسب برادر جوانمرد است

وقتی راهی سفری دور می‌شوی

کمر اسب را با پوششی نرم و نخی بپوشان

تا از ناحیه کمر سرما نخورد

جنگ‌ها و ستیزها کرده‌ام

با تیر و کمان و نیزه‌های فولادی سیاه

اسب برادر جوانمرد است

همیشه قیرآت را با آب خنک شستشو بده

موهای دمش را با موی خودش ببیند

اسب برادر جوانمرد است

کوراوغلی با پای پیاده به‌دنبال قیرآت وارد شهر

طوقات می‌شود، وقتی اسبش را محبوس در اسطبل

می‌بیند برایش می‌خواند:

ترکی:

چنلی‌بل دن دیوب گل میبشم

آلما گۆزلیم قیز بیرچکلیم، قیرآت گل
 دمیر لباس پولاد گیبوپ گل میشم
 آلما گۆزلیم قیز بیرچکلیم قیرآت گل
 از لدن بیله بییدیم سنک حالکی
 اشرفیدن کسدیره دیدیم نالکی
 اوچ گۆزهله توخو دایه یم چولکی
 آلما گۆزلیم قیز بیرچکلیم قیرآت گل
 قاباقدا قالیرمی آریاک سَحَره
 اوزنگی لر نه یا را شیر بَهَره
 دلیل لر سالمیشدی منی قهره
 آلما گۆزلیم قیز بیرچکلیم قیرآت گل
 بیر آتیم وار آتیم آتیلر
 قولاق لاری قارغی کیمی چاتیلر
 اوجوز لقا مین تو منه ساتیلر
 آلما گۆزلیم قیز بیرچکلیم قیرآت گل
 مرد ایگیتلر بیله باخماز آتینا
 سن سیز گیده بیلمم ایل بار اتینا
 آند ویریرم کوراوغلی نک دانینا
 آلما گۆزلیم قیز بیرچکلیم قیرآت گل
 بر گردان:
 از چنلی بل آمدهام
 برای تو آمدهام
 اسب باوفا و زیبایم
 چشم‌هایت مثل سیب است گل قیرآت
 یالت مثل گیسوان دختران
 لباس رزم برای تو پوشیدهام
 نعل‌های طلایی برایت می‌سازم
 من بدون تو نمی‌توانم به وطنم برگردم

ترا قسم به جان کوراوغلی بیا
 ای اسب زیبا که چشم‌هایت مثل سیب است
 یالت مثل گیسوان دختران، بیا برویم، بیا برویم گل
 قیرآت
 کوراوغلی به یاد می‌آورد یکی از جنگ‌هایش را و
 زمانی که قیرآت او را از مهلکه نجات داد:

جیرانا بکزر قاچی شک
 آد دیملا قربان قولکا
 طرلانا بکزر او چوشک
 ال چاتماز ایپک یالکا
 کسر یروم گومرشدن بهر
 تومالا دام آخشام سحر
 گۆتور بوردان قاچ بیرطه
 سکه وورد یررام نالکا
 کوراوغلیا گوینم بنله
 دیمک ایله گلمز دیله
 منی چیخارت چنلی‌بله
 قوتاز دوز دیردم چولکا
 جندیم قیرآتک بئلینه
 کاش که دشمن یوز اولایدی
 چکنده مصری قلیچی
 دوه تپه دوز اولایدی
 آنی منیدیم گزدر مگه
 دشمن باغیرین اوزدیر نگه
 دونا چاینی اوزدیر مگه
 قیرآت بیر غواص اولایدی
 بر گردان:

چهارنعل کردن و تاختن تو مثل آهوست

۲- این اسب دیگر نمی‌تواند آن شتر را برگرداند.
وقتی هزینه بیش از درآمد باشد از مثل بالا استفاده
می‌کنند.

قربان پاهایت بروم
برایت از نقره نعل می‌سازم
مرا نجات بده از دست دشمنان
مرا خلاص کن
و به یاد می‌آورد زمانی که سوار بر قیرآت شعر
می‌خواند:

حالا که سوار بر اسبم، چه باکی از دشمن دارم
کاش دشمنان به صدها تن برسند
وقتی شمشیر مصری را می‌کشم
گودال‌ها پر از نعش دشمن می‌شود
بر قیرآت سوار شدم
تا قلب دشمن را نابود کنم
در رودخانه قیرآت یک غواص است.

باورهای دیگر درباره اسب

بعضی از مردم بر این باورند که اسب خوب و راهوار
از جمله چیزهایی است که صاحبش را جوان نگه
می‌دارد؛ سه چیز انسان را جوان می‌کند: اسب
خوش رکاب و تیزپا، سلاح کارآمد و همسر خوب.
مردم اسب را بعد از سگ باوفاترین حیوان می‌دانند.
می‌گویند در صحنه کارزار هر سواری که زخمی
شود اسبش با حس کردن بوی خون او فوراً سوار
مجروح را از مهلکه بیرون می‌برد.

دو ضرب‌المثل:

۱- مثل اسب جلو پایت را نگاه نکن، مانند شتر افق
دور را نظاره کن
دوراندیشی و عاقبت‌اندیشی در مثلی با استفاده از
ویژگی اسب و شتر.

